

# هنر – کنترل هستی – کنترل هنر

فرزانه آقائی پور

در مورد انسان خیلی چیزها ممکن است شخصی بماند، اما مفاهیم، تجزیه و تحلیل‌ها، تجربه‌ها، نتیجه‌گیری‌ها و روش‌های پردازش اطلاعات به سرعت به انسان‌های دیگر منتقل می‌شود (که اثر تشدید کننده دارد) رویهم انباشته می‌شود و یک نوع خرد جمعی یا شعور جمعی را می‌سازد که دیگر در گرو یک شخص بخصوص، یک گروه، یا یک دوره نیست. متعلق به هستی است. همچون روحی گسترده در سراسر پهنهٔ زمان و مکان.

همه در گسترش این روح نقش داشته‌اند. از انسان غارنشین، کشاورز، کارگر، چوپان، صنعتگر، سرمایه‌دار، دانشمند، هنرمند، فیلسوف و ... در تمام طول تاریخ. بزرگترین حسن شعور جمعی، روح جهان یا شعور جهان این است که زنده است و نوشونده.

یکی از اندیشمندان زمان گذشته در پاسخ به این پرسش که خورشید برای چه آفریده شده، گفته بود برای آن که جانوران حساب یاد بگیرند. درک روز و شب و ماه و سال که با وجود خورشید به ذهن می‌آید، بی ربط به حساب نیست؛ اما حساب کجا و دلیل وجودی خورشید کجا.

نظریات فیلسوفان یونان قدیم در بارهٔ علت ترشی و شوری و تندی غذاها را به یاد بیاورید.

فلاسفه و اندیشمندان قدیم در باره همه چیز از شکل جهان که ۱۲ وجهی است یا مسطح یا کروی اظهار نظر کرده‌اند تا...  
همین اظهار نظرها هر چند نادرست، باب تفکر و جستجو برای درست را باز کرد. اکنون علم با سرعتی نجومی در حال پیشرفت است و هر لحظه شعور جهان را پر بارتر می‌سازد.

هنر هم همواره در حال گسترش روح جهان است. همه تا حد زیادی بر غیر عقلایی بودن هنر تکیه می‌کنند. هنر ادراکی است نه عقلانی که با دلیل و مدرک ثابت شود، و نه ادراکی بر مبنای احساسی بی پایه. مبنای هنر برخی شواهد، تجربه‌ها، تفسیرها، درایت و شم هنری برخاسته از سیستم فکری هنرمند و واقعیت‌های بیرونی خارج از اراده هنرمند است.  
هنرمند از دل واقعیت‌ها حقیقتی را کشف می‌کند و آن را ارائه می‌دهد. هنر احساسی از یک حقیقت است.

از آن جا که هنر نسبت به همه فعالیت‌های فرهنگی همه‌گیرتر، سریع‌تر و حساس‌تر است، هنرمندان به عنوان مطمئن‌ترین حساسه‌ها عمل می‌کنند.  
هنرپذیر از مجموعه گزارش‌های حساسه‌های مختلف (هنرمندان مختلف) وضعیت و منحنی تغییرات عواملی را که در حوزه علوم نیست، تحت شرایط مختلف در ذهن خود مجسم و نتیجه‌گیری‌هایی می‌کند که خود نوعی شناخت است.  
شناخت هنری گرچه یقینی نیست، یکی از ستون‌های فرهنگ بشری و بخش عمده‌ای از شعور جهان است.

برای آن که بر سیستم فوق‌العاده پیچیده هستی اشراف و کنترل داشته باشیم، باید با هزاران حساسه و هزاران دستگاه سنجش همه عواملی را که در هر لحظه تغییر می‌کنند و بر جسم و جان میلیاردها انسان اثر می‌گذارند و آن‌ها را متحول می‌سازند بسنجیم. آن‌گاه جهت کنترل و تغییر مناسب، نظریه‌ای ارائه و سپس آمادگی لازم جهت کنترل و تغییر بوجود آوریم.

روی امواج هستی، از ابتدای تاریخ و در تمام پهنه زمین هزاران هزار هنرمند از گمنام و بی‌نشان تا سرشناس و نابغه، هر یک بسته به حساسیت، وسعت دید،

جهان بینی و تبحر در انتقال دریافته‌های خود، تعبیر و برداشت خود را از واقعیت‌های موجود در لحظه خلق اثر ثبت کرده‌اند. در کمال فروتنی در حکم دستگاه سنجش، کار خود را جهت شناخت و کنترل هستی انجام داده و زمینه برای زایش نور را نیز فراهم آورده‌اند. هنر در طول تاریخ به خوبی در کنترل هستی نقش داشته است.

توجه شما را به بازبینی‌های مکرر عشق و رفع محدودیت‌ها و چارچوب‌های آزردهنده، بازبینی‌های مکرر از عدالت و حتی مجازات اعدام، وضع بازداشتگاه‌ها و تبعیدگاه‌ها، وضع زنان، برده‌ها و... که در آثار هنری نمایش داده شده و موجب تغییرات مثبت گشته، جلب می‌کنم.

هنر چیزی شریف و پاک در خود دارد. چیزی در جهت زندگی. هنر در جهت گسترش دید، منظم کردن ساختار ذهنی، تلطیف روح و روان و همبستگی انسان‌هاست. به علت همان جوهر شریف و پاک می‌تواند در کنترل هستی نقش داشته باشد.

هنرمند هم مثل آدم‌های دیگر (شاید حساس‌تر، پی‌گیرتر یا دلسوزتر) در هنگام تجزیه و تحلیل ممکن است اشتباه کند. مهم نیست که بالزاک، داستایفسکی، تولستوی، شکسپیر، فردوسی، ایسن... (از بهترین‌ها می‌گویم تا روشن شود هنرمندان دیگر جای خود دارند) کجا اشتباه کرده‌اند و احياناً ردیلتی را فضیلت و یا فضیلتی را ردیلت نموده‌اند. مهم این است که همه آن‌ها مانند حساسه‌های بسیار دقیق و تیزبین ریزه‌کاری‌های مربوط به محدوده خود را منتقل و استنتاج‌هایی کرده‌اند که غالباً درست است.

مهم این است که بدون کار آن‌ها روح جهان بسیار ضعیف بود. از هنرمند غارنشین تا کلاسیک‌ها، رئالیست‌ها، سوررئالیست‌ها، ناتورالیست‌ها، دادائیست‌ها و... هر کدام از زاویه‌ای به هستی نگاه کرده‌اند. یکی اجتماع را دیده، یکی فرد را. یکی همکاری و هماهنگ عمل کردن یک گروه را، دیگری تنهایی را. یکی به روابط انسان و طبیعت پرداخته، دیگری به تاریخ و... حتی آن‌هایی که فقط به شکل و زیبایی و ساختار اثر اهمیت داده‌اند، همه، زیبایی خلق کرده‌اند. یکی زیبایی قابل حس با حواس، دیگری زیبایی قابل درک با ذهن و دل و جان. شاید در این بین کسانی لا به لای اثر هنری خود اوهام و خرافه هم خلق کرده

باشند، همان طور که غیر هنرمندانی هم بوده‌اند که چنین کرده‌اند. اما به صرف نقاط ضعف آثار هنری یا وجود شبه هنر (که مخدوش کردن ذهن هنرپذیر یا خواب کردن او را هدف گرفته) نمی‌توان منکر شد که نقش هنر در زندگی انسان تا چه اندازه وسیع بوده، هست و خواهد بود.

همین که ایده یا طرحی هر چند محو و مبهم از آن چه می‌تواند باشد و بهبودی حاصل کند، ارائه شود، اولین قدم در جهت عینی شدن آن برداشته شده. اما مسلماً طرح و ایده آفرینش نو از هیچ بوجود نیامده. آن ایده الگوی تصحیح شده یا کمال یافته آن چیزی است که هست و کافی نیست. در یک هماهنگی و همکاری عین و ذهن، هستی نو می‌شود. قطب فعال این کنترل و نوسازی، ذهن هنرمند است. همه مفاهیم و تجربدهایی که ذهن می‌سازد، امکان تبدیل شدن به عین و یا تغییر عین را دارد.

هنرمند توجیه‌گر واقعیت نیست. محرک هنرمند میل به دگرگونی آگاهانه است. هنرمند در کار خلق اشکال و فرم‌های زیباست و هم خلق ارزش‌های والا. و همه این‌ها در پی کشف حقایق نهفته در درون واقعیت‌ها صورت می‌گیرد. گاه می‌بینیم چنان از حقیقت حرف می‌زنند گویی باید پس از گذشتن از هفت خوان و پس از گشودن هفت قفل آهنی به گنجینه‌ای برسیم که حقیقت مطلق جهان و هستی است. ازلی و ابدی که به زمان و مکان بستگی ندارد و دست یافتن به آن هم کار هر کسی نیست الا برگزیدگانی که هنرمندان اکبرند. هر گوشه‌ای حقیقتی نهفته و هر لحظه با تغییر جهان بسیاری از حقایق هم تغییر می‌کنند.

حسن جهان در این است که میلیون‌ها نفر در طول تاریخ این حقایق جزو مدام نو شونده را کشف و رویهم انبار می‌کنند تا هر کس به حد وسع خود به حقایق جهان یا شعور جهان دسترسی داشته باشد.

از هر زاویه‌ای و برای هر شرایطی و برای هر انسانی، هنر و همین طور زیبایی مفهومی جداگانه دارد. اعتقاد به یک نظر واحد در این مورد، مثل اعتقاد به یک حقیقت واحد، بی‌معناست.

هنر تعمیم بردار نیست، زیرا انسان تعمیم بردار نیست. توجه کنید: عاقل به کنار دجله تا پل می‌ساخت، دیوانه‌ها پاره‌ها از آب گذشت. اولاً شاعر چه به سادگی تصویری زیبا حاوی حقیقتی کشف شده را ارائه می‌دهد! ثانیاً هم عاقل وجود دارد، هم دیوانه. ثالثاً نه فقط این دو، بلکه تمامی طیف بین این دو هم وجود دارند. کسانی که به آب می‌رسند و برمی‌گردند. کسانی که به آب می‌رسند و همان جا اتراق می‌کنند. کسانی که به آب می‌زنند و غرق می‌شوند. کسانی که شنا می‌کنند؛ وسیله می‌سازند (قایق - کشتی - زیردریایی)، پل می‌سازند، پرواز می‌کنند، می‌جهند، چوب‌پا می‌سازند و ... در باره همه این‌ها هنر وجود دارد.

یا توجه کنید: می‌توان چنین تعبیر کرد که گذشت نشانه ضعف، عقب نشینی نشانه بزدلی و پیشروی نشانه شجاعت است. اما درعین حال گذشت می‌تواند نشانه عظمت روح، عقب نشینی نشانه خردمندی (جایی که تناسب قوا وجود ندارد) و پیشروی نشانه حماقت یا سودپرستی یا خودمحوری و چه بسا پستی و به قیمت تباه کردن انسان‌ها یا محیط زیست باشد.

چه بسا آن که سرمست از باده پیروزی یکه تاز پیش می‌رود، شکستی بزرگ در انتظارش باشد. (مثل هیتلر)

چه بسا آن که شکست می‌خورد (مثل شکست ساندینیست‌ها در انتخابات نیکاراگوئه) بذری پیروزی بزرگ‌تری را کاشته باشد. (مثل نهادینه کردن دموکراسی) هر هنرمندی از زاویه‌ای به واقعیت‌ها نگاه می‌کند. حقایق موجود در دل یک واقعیت می‌توانند نافی هم نباشند و همه حقایق هنری به شمار آیند.

عالم هنر (وهستی) به همه جور نظری و نگاهی نیاز دارد. با انداختن هنرها به مجراهای بخصوص و یا حذف برخی از دیدها، هنر نخواهد توانست نقش خود را در کنترل هستی به خوبی ایفا نماید.

در شرایط پیچیده، زمانی که همه عوامل به هم بستگی دارند و بررسی چنین سیستم و کشف حقایق نهفته در آن مورد نظر ماست، چنانچه بخواهیم تغییر یک عامل و اثرش را روی عوامل دیگر (مثلاً انسانی که خود نیز در حال تغییر است) بررسی

کنیم، ناگزیریم از برخی عوامل صرفنظر کنیم؛ یا در شرایط ثابت بودن برخی از آن عوامل موضوع مورد نظر را زیر نظر بگیریم. به عبارتی موضوع را ساده کنیم. (همان طور که در علوم مختلف عمل می‌شود).

هنر در بیشتر موارد چنین ساده کردن‌هایی را در بر دارد. زیرا اجتناب‌ناپذیر است. حتی اگر این ساده کردن، با کوشش زیاد ممکن باشد، هنرمند خود نمی‌خواهد ذهن هنرپذیر را متوجه هزار عامل و هزار نکته کند. بلکه می‌خواهد ذهن او را روی عاملی بخصوص متمرکز سازد.

هنرمندان دیگری ممکن است روی عواملی که مورد چشم‌پوشی هنرمند اول بوده، تمرکز بگیرند و از عواملی که او عمده کرده، چشم‌پوشی نمایند.

این‌ها زیبایی و غنای هنر است. نمایانگر تنوع و پراکندگی. آن قدر از زوایای مختلف به سوژه‌های واحد یا مشابه نگاه می‌شود تا دید جامع و کاملی از زندگی به هنرپذیر داده شود. بدون این آثار هنری متنوع، یقیناً ما خیلی کم داشتیم و یکی از ستون‌های فرهنگ بشری را از دست داده بودیم. حتی با حذف و سانسور برخی از انواع، حذف برخی از عمده کردن‌ها و یا انداختن هنرها به مجراهای بخصوص و کم کردن تنوع، شعور جهان و روح جهان تضعیف می‌شود.

در عالم تجارت، صنعت یا سیاست، کسانی هستند که حرف خود را پیش می‌برند. با قدرت! کسانی هستند که می‌خواهند پیروز شوند، از رقبا جلو بیفتند. رقبا را پس بزنند و نابود کنند. بدون توجه به ناهنجاری‌ها!

در این میان هنرمند آن چه را ناگفته می‌ماند، می‌گوید. هنرمند در جهت محو ناهنجاری‌ها کار می‌کند. هنرمند نباید در زمره کسانی باشد که می‌خواهند به هر قیمتی و بدون توجه به ناهنجاری‌ها پیش بروند (و نیست). هنرمند اصراری بر اثبات ایده‌ها و طرح‌های نو با شیوه‌های مکانیکی ندارد. همین که طرحی بر دل نشیند و هر هنرپذیری خود دلایل آن را بیابد، کافی است. ایده و طرح نو خود راه خود را باز می‌کند. اصلاً اندیشه و هنر نقش خود را در کنترل دنیا با همین شیوه بازی می‌کند؛ نه با شیوه‌های بگیر و ببندی!

حال با توجه به آن چه گفته شد و وجوه محدودی از ابعاد بیشمار ضرورت محدود

نکردن هنرمندان است، لزوم سانسور و ممیزی و کنترل کار هنرمندان زیر سؤال می‌رود. از طرفی قانون مورفی می‌گوید هر آن‌چه که کنترل نشود به طرف فساد، تباهی و بدتر شدن پیش می‌رود. اگر با توجه به این قانون به این نتیجه برسیم که هنرنیز باید کنترل شود، با این پرسش روبرو می‌شویم که چه کسانی را جهت این امر مهم برگزینیم. چه کسانی می‌خواهند هنر را که خود در کنترل هستی نقش دارد، کنترل کنند؟

بدون شک این افراد باید دید وسیع‌تر از دید تجارتي یا سیاسی داشته باشند. انسان‌های خردمندی که به کل هستی و زندگی نگاه می‌کنند، نه افراد تنگ‌نظری که حداکثر دامنه دیدشان منافع جناحی و اطاعت امر بالا دستی‌هاست.

این وظیفه را هنرپذیران بی‌شمار خود بدون درخواست رسمی انجام می‌دهند. کار تمییز و دسته‌بندی کارهای هنری را مردم و منقدان آثار هنری داوطلبانه انجام می‌دهند. و با توجه به تعداد کثیر آن‌ها شرط دید وسیع، خود به خود، جامه عمل می‌پوشد. بنابراین نیازی به اداره‌ای و کارمندی برای این منظور نیست.

از سوی دیگر پاسخ به این پرسش که آیا سیستم‌های انسانی و مجموعه‌های بشری خودتنظیم‌کننده‌اند یا نه، ما را مجدداً به ضرورت آزادی عمل اندیشمندان و هنرمندان و لازم نبودن سانسور و کنترل رسمی می‌رساند.

آدام اسمیت معتقد بود که خودخواهی انسان و دنبال کردن منافع شخصی بهترین تضمین برای عمل بهنجار ارگانیزم اقتصادی و تحقق خیر و صلاح عمومی است. او رقابت را عامل خودتنظیم‌کنندگی جامعه می‌دانست.

اجزای این نظریه با یکدیگر سازگار نیستند. زیرا خودخواهی، منافع شخصی و قدرت طلبی (که حد و مرزی ندارند) خود مانعی در خودتنظیم‌کنندگی جوامع انسانی است. آن‌هایی که قدرت را در دست دارند (نه فقط قدرت سیاسی) با استفاده از قدرت مانع از جرح و تعدیل و حک و اصلاح برنامه‌ها، عملکردها، قوانین و ... در جهت تنظیم جامعه می‌شوند. قدرتمندان در جهت منافع خود قدم بر می‌دارند و بی‌قدرتان زور کافی ندارند تا در جهت منافع خود قدم بردارند. در نتیجه تنظیم جامعه مدت‌ها بر زمین می‌ماند. (مگر آن که معتقد باشیم که خودتنظیم‌کنندگی جامعه یعنی از بین

رفتن ضعیف‌ترها حتی اگر از نظر ذهنی و روحی و کارایی برتر باشند.) و هرگاه جرح و تعدیلی مدت‌ها بر زمین بماند، لاجرم با پتانسیل بسیار زیادی که در خود ذخیره می‌کند، تغییر بزرگی که معلوم نیست در جهت خیر و صلاح باشد، به دنبال خواهد داشت. مهم‌ترین گروهی که در این جرح و تعدیل‌های دائمی و پیوسته، نقش برجسته بازی می‌کنند، اندیشمندان و هنرمندانند.

به عبارتی آزادی عمل اندیشمندان و هنرمندان موثرترین عامل جهت هدایت ارگانیزم‌های جامعه به عملکردهای بهنجار و حرکت به سوی خیر و صلاح عمومی و مهم‌ترین عامل جهت کنترل و تنظیم امور جامعه است.

چنانچه اداره‌ای و کارمندانی برای ممیزی و کنترل اندیشمندان و هنرمندان وجود داشته باشد (که غالباً وجود دارد)، این اداره ابزاری در دست صاحبان قدرت خواهد بود و خود به مانعی در جهت کنترل و تنظیم جامعه و محدود کردن امکانات و جلوگیری از ارائه طرح‌ها و ایده‌های نو تبدیل خواهد شد.

فقط منابع و امکانات محدود می‌تواند تنظیم کار و دخالت در کار هنرمندان را توجیه کند. و آن هم ۱- نه به وسیله اداره‌های رسمی حکومتی و ۲- با شرط افزودن به منابع و امکانات تا حد نیاز.

مثلاً با توجه به محدود بودن سالن‌های نمایش: ۱- باید تمهیدات سنجیده‌ای از سوی جامعه تأثیری کشور برای اختصاص سالن‌های موجود به انواع کارهای نمایشی از ساده تا پیچیده در نظر گرفته شود. این طور نباشد که فقط هنرمندان بخصوصی حق استفاده از این امکانات را داشته باشند و ۲- در همان حال برای افزودن بر تعداد سالن‌ها برنامه‌ریزی شود.

۱۳۷۷